

سنجش میزان فاتالیسم و رابطه آن با احساس کارآمدی و احساس بی‌قدرتی سیاسی در بین زنان بالغ مناطق شهری کشور**

دکتر علیرضا محسنی تبریزی**

چکیده

مقاله حاضر براساس بخشی از اطلاعات مأخوذ از طرح «بررسی رفتار سیاسی زنان کشور» به سنجش رابطه میان احساس کارآمدی سیاسی، احساس فتور سیاسی و فاتالیسم تدوین و تنظیم شده است. اطلاعات موردنظر در این تحقیق با استفاده از روش پیمایش و کاربرد تکنیک پرسشنامه هدایت‌شده جمع‌آوری شده است. جامعه آماری تحقیق را کلیه زنان بالغ ساکن در مراکز استانهای کشور که طبق سرشماری ۱۳۷۵ ه. ش، حدود ۸۵۸۲۳۲۳ نفر است، تشکیل می‌دهد. براساس قواعد تعیین حجم نمونه، ۹۵۱۰ نفر از زنان بالغ ساکن در مراکز استانهای کشور به طریق نمونه‌گیری تسهیم به تناسب حجم نمونه (PPS) و براساس حجم جمعیت زنان ۱۵ سال به بالا انتخاب شده‌اند.

نتایج حاصله از آزمون فرضیات تحقیق و نیکویی برازش^۱ مدل تحلیل نشان می‌دهد:

۱. فاتالیسم به‌طور معکوسی بر احساس کارآمدی سیاسی تأثیرگذار است؛ به‌طوری که با افزایش میزان سرنوشت‌گرایی در زنان، احساس کارآمدی سیاسی در آنان کاهش می‌یابد.

** مقاله حاضر براساس گزارش نهایی طرح مصوب معاونت پژوهشی دانشگاه تهران تحت عنوان سنجش رابطه میان احساس کارایی سیاسی و فاتالیسم (سرنوشت‌گرایی) در زنان بالغ شهری کشور که در ۱۳۸۴ ه. ش، در مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران انجام یافته، تدوین و ارائه شده است.

** دانشیار گروه جامعه‌شناسی دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران

۲. رابطه معنی داری میان فاتالیسم و احساس بی قدرتی سیاسی وجود دارد؛ به طوری که با افزایش میزان سرنوشت گرایی در زنان، احساس فتور سیاسی در آنان نیز افزایش می یابد.

۳. احساس کارایی سیاسی و احساس بی قدرتی سیاسی به طور معکوسی هم بسته اند. با توجه به نیکویی برآزش مدل تحلیلی از طریق کاربرد رگرسیون چندگانه و تحلیل مسیر، نتایج حاصله نشان می دهد که بر حسب ارزش بتا (Beta)، متغیرها^۱، سطح سواد، فاتالیسم، منشأ اجتماعی، وضعیت فعالیت و سن از عوامل تأثیرگذار بر احساس کارآمدی سیاسی و احساس بی قدرتی و فتور سیاسی شمرده می شوند.

واژگان کلیدی

فاتالیسم، احساس کارآمدی سیاسی، احساس بی قدرتی سیاسی.

مقدمه

در سنت جامعه شناسی پارادایم^۲ واقعیت اجتماعی^۳ به خصوص در مکتب فانکشنالیسم ساختاری^۴ آن، باورها، رفتارها و ایستارهای انسانی، پدیده های اجتماعی و محصولات زندگی جمعی به شمار می روند که زیر نفوذ ساختارهای اجتماعی^۵ پدید می آیند. از این منظر، فرهنگ به مثابه واقعیتی اجتماعی که در بیرون از فرد قرار دارد و به گفته دورکهایم^۶ (۱۹۵۰: ۱۳-۴)، اقتداری آمرانه بر او اعمال می کند، نظام الگودار و سازمان یافته ای از نمادهاست که هدفهای اجتماعی و هنجارها (قواعد رفتار) را در اعضا تبلیغ و ترویج کرده و کنش افراد را در جهت همنوایی نهایی نظام ارزشهای اجتماعی سوق می دهد. هر فرهنگ حاوی تعدادی «ارزشهای گروهی»^۷، و ارزش گروهی چیزی است که کم و بیش مورد اعتنای گروه است. ارزشها به عنوان یکی از اجزای فرهنگ، عبارت اند از: پیشفرضهای ناآگاهانه و ذهنی درباره اینکه چه چیزی درست و طبیعی است. از این منظر، ارزشها خود را در شکل باورها و اعتقادات گروهی متجلی

1. Socio-economic Status
3. Social Fact
5. Social Structures
7. Group Values

2. Paradigm
4. Structural Functionalism
6. Durkheim

می‌سازند. از این‌رو، در درون هر فرهنگی، اعضا دارای باورها، نگرشها و اعتقادات مشترکی هستند. این اشتراکات به‌زعم جامعه‌شناسان کارکردگرا، کلیدی برای فهم و درک رفتار اعضا به‌شمار می‌آید.

فATALIسم که در فارسی تقدیرگرایی یا سرنوشت‌گرایی معنی شده، یکی از اعتقادات و باورهای گروهی است. بنا به این اعتقاد، همهٔ امور و پدیده‌ها در حیات اجتماعی فرد به‌کارکرد نیروها و عوامل ماوراءالطبیعه و متافیزیکی^۱ نسبت داده می‌شود. در برخی اجتماعات و فرهنگها، به‌ویژه در جوامع سنتی، جوامع دهقانی و جوامع باستان، اعتقاد به فATALIسم به‌عنوان باور گروهی، سبب شده است که افراد احساس کارآمدی شخصی^۲ بسیار نازلی داشته باشند و نقش خود را در موفقیت در کاری یا رسیدن به هدف و نتیجه‌ای ارزشمند نادیده انگارند. این خود سبب کاهش سطح توقعات، آرزوها و خواسته‌های افراد در جامعه شده و موجب پایین آمدن انگیزه‌های افراد جهت دستیابی به هدفهای مطلوب در زندگی و کاهش انگیزه‌های قومی اقتصادی و جاه‌طلبی برای پیشرفت فردی شده است.

در مطالعه فراشدهای سیاسی نیز که سهم افراد در فعالیتهای سیاسی و میزان تأثیر آنان بر جریانات و روند امور سیاسی، بررسی می‌شود، فATALIسم با احساس کارآمدی سیاسی یعنی ارزیابی فرد از توانایی خود در رسیدن به اهداف سیاسی و پیش‌بینی نتیجه مربوط به آن، و نیز با احساس بی‌قدرتی^۳ یعنی احساس فردی که قادر به نفوذگذاری بر جریانات و امور سیاسی نیست، هم‌بستگی دارد (مانفرد^۴، ۱۹۷۶؛ سیمن^۵، ۱۹۵۹؛ گمسون^۶، ۱۹۸۸؛ لوین، ۱۹۷۲؛ آلون، ۱۹۹۱؛ جاگار^۷، ۱۹۹۲؛ کیملیکا^۸، ۱۹۹۵؛ ساندرس فیلیپس^۹، ۱۹۹۶؛ گیلیگان^{۱۰}، ۱۹۹۹). تحقیقات متعددی (راجرز^{۱۱}، ۱۹۶۶، ۱۹۶۹ و دیگران) هم‌بستگی میان احساس فATALIسم

1. Metaphysical

3. Powerlessness

5. Seeman

7. Jagger

9. Sanders Phillips

11. Rogers

2. Self-Efficacy

4. Monfred

6. Gamson

8. Kimlicka

10. Gilligan

و احساس کارآمدی سیاسی را معکوس، و رابطه میان احساس فATALISM و احساس بی قدرتی سیاسی را مستقیم یافته‌اند. از این رو، در مباحث مربوط به توسعه و نوسازی^۱، سرنوشت‌گرایی به عنوان یکی از موانع فرهنگی عمده در راه توسعه سیاسی، اجتماعی و اقتصادی به‌شمار می‌آید؛ به طوری که در ادبیات توسعه جامعه سنتی، به خصوص در نظریه‌های متفرع از مکتب‌نوسازی، گروهی از صاحب‌نظران توجه خود را معطوف به موانع اجتماعی و فرهنگی توسعه کرده و با وضع «نظریه موانع»^۲، مشکلات عمده بر سر راه نوسازی و دگرگونی ساختاری در جوامع انتقالی و در حال توسعه و مقاومت در برابر تغییر و نوآوری و پذیرش افکار جدید، فناوری مدرن و هر طرح، برنامه یا ایده نو را به نظام باورها، ارزشها و اعتقادات فرهنگی و سنتی منتسب دانسته و آنها را سدها و موانع فرهنگی توسعه به‌شمار آورده‌اند. در این میان، صاحب‌نظرانی نظیر راجرز (۱۹۶۹)، تکس^۳ (۱۹۶۳)، فاستر^۴ (۱۹۶۵)، لویس^۵ (۱۹۶۰)، ردفیلد^۶ (۱۹۸۰)، روزن^۷ (۱۹۶۴)، لرنر^۸ (۱۹۵۸)، پتمن (۱۹۸۸)، جاگار (۱۹۹۲) و گیلگان (۱۹۹۹) با اشاره به مفهوم عناصر خرده‌فرهنگ دهقانی^۹ کوشیده‌اند ضمن ربط علل توسعه‌نیافتگی برخی از مناطق جهان به نظام ارزشها و باورهای سنتی و فرهنگی، اعتبار تجربی نظریه خرده‌فرهنگ دهقانی را در برخی از مناطق جوامع سنتی آزمایش کنند.

این مقاله ناظر بر بخشی از نتایج پیمایشی ملی تحت عنوان سنجش رابطه میان احساس کارایی سیاسی و فATALISM (سرنوشت‌گرایی) در زنان بالغ شهری کشور است که در آن کوشش شده است ضمن ارائه نتایج سنجش میزان سرنوشت‌گرایی در زنان بالغ ساکن در مراکز استانهای کشور، در پرتو مبانی نظری موجود به آزمایش تجربی رابطه فATALISM با احساس کارآمدی و احساس بی قدرتی سیاسی پرداخته و تأثیرات فATALISM را به‌عنوان متغیری مستقل بر رفتار سیاسی بیازماید. فرض اصلی تحقیق ناظر بر این فرضیه است که رابطه معناداری میان احساس

1. Modernization

2. Obstacle Theory

3. Tax

4. Foster

5. Lewis

6. Redfield

7. Rosen

8. Lerner

9. Subculture of Peasantry

کارآمدی و احساس بی‌قدرتی سیاسی و فاتالیسم در جامعه مورد مطالعه وجود دارد. این رابطه میان احساس کارآمدی سیاسی و فاتالیسم معکوس و میان احساس بی‌قدرتی سیاسی و فاتالیسم مستقیم است. از طرفی، فرضیات فرعی‌تری که ناظر بر رابطه فاتالیسم، رفتار سیاسی و برخی از متغیرهای زمینه‌ای^۱ نظیر SES، سن، سطح تحصیلات، منشأ اجتماعی و وضعیت فعالیت اقتصادی است، مورد آزمون قرار گرفته‌اند.

مبانی نظری تحقیق

با توجه به ماهیت مسئله مورد تحقیق، در مقاله حاضر نظریه‌های فاتالیسم، احساس کارآمدی سیاسی و احساس بی‌قدرتی سیاسی به‌طور مختصر تبیین و اصول نظری هر یک تشریح شده است. همچنین، دیدگاههایی که به‌طور اخص به مناسبات فاتالیسم با متغیرهای احساس کارآمدی، احساس بی‌قدرتی و برخی از متغیرهای زمینه‌ای نظیر SES، سواد، میزان فعالیت، سن و نظایر آن پرداخته، بررسی و مرور شده‌اند.

الف - فاتالیسم: غور در اصول و مبانی نظری فاتالیسم که صاحب‌نظرانی مانند راجرز، لویس، فاستر، تاکس، ردفیلد، مانفرد، روزن و دیگران آن را تدوین کرده و توسعه داده‌اند، نشان می‌دهد که فاتالیسم یکی از عناصر عمده خرده‌فرهنگ دهقانی است. این نظریه که در سنت جامعه‌شناسی حوزه واقعیت اجتماعی^۲ و مکتب ساختاری-کارکردی آن، به‌خصوص نظریه کنش‌تالکوت پارسونز^۳ عرضه شده، معتقد است که ساختارهای اجتماعی و فرهنگی سازندگان اصلی شخصیت و رفتار انسانها هستند و کنش اجتماعی در قالب هنجارها و ارزشهای اجتماعی سازمان می‌یابند و هنجارهای اجتماعی کنش فرد را در جهت هم‌نوایی نهایی نظام ارزشهای اجتماعی سوق می‌دهد. طبق این نظریه، فرهنگ به عنوان یکی از چهار نظام تأثیرگذار بر کنش افراد متشکل از افکار، ارزشها، هنجارها، باورها، مفاهیم ذهنی و نمادین، انگیزه‌ها و نگرشهاست که به مثابه نیروی عمده‌ای، عناصر گوناگون نظام اجتماعی را به هم پیوند می‌دهد و میانجی

1. Contextual Variables

2. Social Fact Paradigm

3. Talcott Parsons

کنش متقابل میان کنشگران است. از این منظر، فرهنگ نظام الگودار و سازمان‌یافته‌ای از نمادهاست که هدفهای جهت‌گیری کنشگران، جنبه‌های ملکه ذهن شده نظام شخصیتی و الگوهای نهادمند نظام اجتماعی را دربرمی‌گیرد (ریتزر، ۱۳۷۲: ۱۴۰-۱۳۶).

خرده‌فرهنگ شامل بسیاری از عناصر فرهنگ کلی تری است که خود جزئی از آن است (ازکیا، ۱۳۷۰: ۵۴). با این وجود، هر خرده‌فرهنگ شامل بعضی از اعتقادات، باورها، نگرشها و ارزشهایی است که در فرهنگ کلی تر وجود ندارد یا نزد سایر اعضای آن جامعه، جز نزد برخی از اقوام یا گروههای آن، دیده نمی‌شود.

در درون هر یک از خرده‌فرهنگها، اعضا دارای ارزشها، باورها، نگرشها و انگیزه‌های خاص و دیگر عناصر مشترک هستند. به‌زعم نظریه‌پردازان نظریه خرده‌فرهنگ دهقانی این اشتراکات کلیدی جهت درک رفتار گروه^۱ به‌شمار می‌آیند. از نظر آنان، ارزشها به عنوان یکی از اجزای فرهنگ مجرد^۲، عبارت‌اند از: پیشفرضهای ناآگاهانه و معنوی در مورد اینکه از لحاظ اخلاقی چه چیزی درست و طبیعی است. در واقع، هر فرهنگی هدفهایی را ارزش می‌دهد و از اعضای خود می‌خواهد که طرح زندگی اجتماعی خود را براساس آن اهداف پی‌ریزی کنند. از این‌رو، آنها به عنوان راهنماهای عمومی برای رفتار افراد به کار می‌روند (همان، ۵۵).

هنجارها^۳، سیستمهای پاداش و مجازات به‌شمار می‌آیند که اجرای اصول و قواعد رفتاری در هر جامعه را تضمین می‌کنند. هنجارها از این منظر نمادهایی به‌شمار می‌روند که مورد توافق جمع هستند. منظور از نماد رفتاری شکل معینی از عمل است که بر معنی خاص دلالت دارد. نماد رفتاری قراردادی است و دلالت آن به معنی، منوط به قرارداد جمع است. از این‌رو، براساس باورهای مشترک و نمادهای تفاهم‌کنش اجتماعی صورت می‌گیرد و شکل معینی از عمل، یعنی هنجارها، نمادهای تفاهم‌پذیر هستند که کنش، تحقق بخشیدن به آن است (محسنی تبریزی، ۱۳۸۰: ۳۴-۳۵).

نگرشها یا وجه‌نظرها^۴ آمادگی ذهنی فرد را برای انجام عملی نشان می‌دهند. دوربا^۵ نگرش را

1. Group Behavior

2. Spritual Culture

3. Norms

4. Attitudes

5. Dorba

وضع روانی که فرد به منظور عمل کردن برله یا علیه هدف معین به خود می‌گیرد، تعریف می‌کند (دوربا، ۱۹۷۴: ۲۴؛ ماسیونیس^۱، ۲۰۰۰: ۴۳۵).

انگیزه‌ها^۲ نیازها و علایق افراد را در باب انواع خاصی از فعالیتها نشان می‌دهند. از این منظر، شخصیت افراد نظام سازمان یافته‌ای از جهت‌گیری و انگیزش کنش کنشگر فردی است. بنابراین، عنصر سازنده بنیادی شخصیت، تمایل نیازی است. با این وجود، تمایلات نیازی به عنوان گرایشهایی که فطری نیستند و طی فراگرد کنش به دست می‌آیند، تعریف شده‌اند (محسنی تبریزی، ۱۳۸۰: ۳۵).

به‌زعم نظریه پردازان نظریه خرده فرهنگ دهقانی، این عناصر فرهنگی در شکل ارزشها، هنجارها، وجه‌نظرها و انگیزه‌ها، کلیدهایی در درک رفتار به شمار می‌آیند. از این رو، راجرز معتقد است: «در جریان دگرگونی و توسعه روستاها، شناخت و آگاهی از خصوصیات فرهنگی دهقانان از اهمیت بسزایی برخوردار است» (ازکیا، ۱۳۷۰: ۵۴).

فاستر نیز مدعی است که برای اجرای موفق هرگونه برنامه توسعه روستایی باید به شناخت باورها، اعتقادات، خلیات، روحیات و نگرشهای افرادی که این برنامه‌ها برای آنها اجرا می‌شود، پرداخت (محسنی تبریزی، ۱۳۷۹: ۷۵).

فاتالیسم که معادل آن در زبان فارسی سرنوشت‌گرایی، تقدیرگرایی و قضا و قدرگرایی است، در تعریف مفهومی^۳ راجرز، وضعیت فکری^۴ است که در آن فرد، درک پایینی از توانایی خود نسبت به کنترل آینده‌اش دارد (راجرز، ۱۹۶۶: ۲۷۳).

به نظر راجرز، دهقانان سرنوشت را قدرت مطلقه در تعیین بدبختی و موفقیت خود می‌دانند و از آنجایی که دهقانان معتقدند که ستیز با طبیعت به منظور بالا بردن سطح زندگی دشوار است، هر زمان که خود یا آشنایان در زندگی به موفقیتی رسیدند آن را به کارکرد عوامل ماوراءالطبیعه و قوای متافیزیکی نسبت می‌دهند. به نظر راجرز، دهقانان در راستای کنترل حوادث آتی دارای وجه‌نظرهایی نظیر بی‌ارادگی، بدگمانی، تسلیم و بردباری، نرمش و گریز هستند. راجرز نتیجه

1. Macionis

2. Motives

3. Conceptual Defintion

4. State of Mind

می‌گیرد که روحیه تقدیرگرایی یکی از عواملی است که مانع پذیرش نوسازی و تغییر در میان دهقانان می‌شود. لوییس (۱۹۶۰: ۷۷) نیز معتقد است که فائالیسم در میان دهقانان به ساخت سنتی خانواده روستایی که ساختی مقتدرانه است، بستگی دارد که سبب می‌شود جوان‌ترها افرادی بی‌اراده، وابسته و مطیع تربیت شوند.

در مقابل، کار سیتز (۱۹۸۵ م.) وجود روحیه تقدیرگرایی را در میان دهقانان ناشی از اشاعه احساس ناامنی، یعنی احساسی که به هیچ‌کس و هیچ چیز، حتی به خود نمی‌توان تکیه کرد، می‌داند. از این‌رو، در بدبختیها و موفقیتها تنها سرنوشت مورد سرزنش یا تمجید قرار می‌گیرد (ازکیا، ۱۳۷۰: ۶۰).

مانفرد^۱ (۱۹۷۶ م.) سرنوشت‌گرایی را به عنوان ارزش و اعتقاد فرهنگی، خاص جوامعی می‌داند که در آن، جامعه برخی از ویژگیهای زیر را دارد:

۱. عرف^۲ بر قانون^۳ غلبه دارد.
۲. نظام اجتماعی - اقتصادی تولیدی در مرحله ماقبل صنعتی قرار دارد و روابط اجتماعی تولید منعکس‌کننده ارزشهای فئودالیسم و نومدرنیسم است.
۳. تولید به‌طور عمده از نوع تولیداتی است که هنوز به مرحله تولید انبوه نرسیده است.
۴. حداقل تحرک طبقه‌ای و حرفه‌ای (شغلی) دیده می‌شود.
۵. روح جمعی بر اراده فردی رجحان دارد.
۶. حداقل تقسیم کار و تخصص در جامعه مشهود است.
۷. سطح سواد و آگاهی عمومی پایین است.
۸. اطلاعاتی از تاریخ موجود نیست.
۹. انسجام اجتماعی از نوع مکانیکال است.
۱۰. نوعی احساس ناتوانی، ناامیدی و بی‌قدرتی در برابر واقعیات حاکم، همراه با نوعی تسلیم و رضا بر جامعه حکمفرماست.

مانفرد فاتالیسم را خاص افراد بی سواد و کم سواد، طبقات پایین با مشاغل کشاورزی و دامداری، مناطق روستایی و ایلاتی و نیز گروههای مذهبی قشر می داند.

مارش^۱ (۱۹۵۶) نیز معتقد است بین سطح تحصیلات و سرنوشت‌گرایی رابطه‌ای معکوس وجود دارد؛ یعنی هرچه سطح تحصیلات فرد بالاتر باشد، میزان سرنوشت‌گرایی او کمتر است (محسنی تبریزی، ۱۳۷۹: ۱۸).

ب - احساس خوداثربخشی^۲ و کارآمدی سیاسی^۳: مفهوم خوداثربخشی که آلبرت باندورا^۴ (۱۹۸۶)، روان‌شناس رفتارگرایی^۵ آمریکایی آن را توسعه داده است، به انتظارات و ارزیابیهای فرد از خود و تواناییهایش در موفقیت در کاری یا رسیدن به نتیجه یا هدفی ارزشمند، از طریق فعالیتهای فردی اشاره دارد. به نظر باندورا، احساس خوداثربخشی فرایندی ذهنی و ادراکی شامل شناسایی هدف، برآورد تلاش و تواناییهای لازم برای رسیدن به آن هدف و نیز پیش‌بینی نتایج آن است (استیپک و وایز، ۱۹۸۱). به نظر باندورا، این احساس متوجه مهارتهای فردی نیست، بلکه بر قضاوتهای فرد در مورد اینکه با مهارتهایش توانایی انجام چه امور و کارهایی را دارد، متکی است (قاضی طباطبایی، ۱۳۷۷: ۲۹-۱۱).

باندورا معتقد است که در میان ابعاد مختلف شناخت از خود، شاید هیچ‌کدام مهم‌تر و مؤثرتر از خوداثربخشی متصور فرد از خود در زندگی روزمره وی نیست (باندورا، ۱۹۸۶: ۳۹۰). اثربخشی در تعامل فرد با محیط اطراف خود صرفاً دانستن اینکه چه باید بکند، نیست. همچنین عمل مشخص و ثابتی نیست که فرد آن را در خزانه رفتاری خود داشته باشد یا نه، بلکه اثربخشی شامل قابلیت ایجاد است که در آن، مهارتهای ذهنی، اجتماعی و رفتاری باید باهم در جهت ایجاد عملی منسجم برای حصول به هدفهایی متعدد سازمان داده شوند. تفاوت عمده‌ای بین داشتن مهارت لازم و توانایی کاربرد آن در شرایط مختلف وجود دارد. برای همین، افراد مختلف با مهارتهای مشابه یا همان فرد در موقعیتهای متفاوت، ممکن است به صورت غیرکافی، کافی یا بسیار خوب عمل کنند. عملکرد مطمئن هم نیازمند مهارت و هم اعتقاد به خوداثربخشی برای

1. Marsh

2. Self-Efficacy

3. Political Efficacy

4. Bandura

5. Behaviorist

به کار بستن مؤثر آن است. اثربخشی عملکردی، پیوسته نیازمند آزمون ذهنی مهارت‌های مختلف برای مدیریت مؤثر شرایط دائماً در حال تغییر است؛ شرایطی که در آن بسیاری از نکات مبهم، نامأنوس یا آشناست. باید در نظر داشت که فرد، حتی در فعالیتهای تکراری، به ندرت به طور مشابه عمل می‌کند. بنابراین، آغاز نظام‌بخشی فعالیتها و درگیری با محیط، با قضاوت در مورد قابلیت‌های اجرایی فرد تعیین می‌شود (یعنی چیزی که فرد فکر می‌کند با در نظر گرفتن شرایط می‌تواند انجام دهد).

همچنین، قضاوت در مورد خوداثربخشی از انتظار فایده نیز متفاوت است. خوداثربخشی قضاوت فرد در مورد توانایی دستیابی به سطح مشخصی از عمل است، در حالی که انتظار فایده قضاوت در مورد احتمال نتیجه‌ای است که چنین رفتاری تولید می‌کند. برای مثال، اعتقاد فرد به اینکه می‌تواند شش فوت ارتفاع را بپرد قضاوتی درباره‌ی اثربخشی است، در حالی که شناساییهای اجتماعی حاصل از آن، یعنی تشویق، جوایز و ارضای شخصی مورد انتظار برای چنین عملکردی، انتظار فایده را تشکیل می‌دهد. فایده نتیجه عمل است نه خود عمل؛ چرا که فرد می‌تواند معتقد باشد که عمل یا اعمال مشخصی فایده مشخصی خواهد داشت، ولی براساس چنین اعتقاداتی عمل نکند. در چنین شرایطی فرد از خود می‌پرسد که آیا وی می‌تواند در واقع فعالیتهای لازمه را به اجرا درآورد یا نه؟

قضاوت فرد درباره‌ی اثربخشی خود، بدون توجه به اینکه چنین قضاوتی درست باشد یا غلط، از چهار منبع اطلاعاتی حصول عملکردی، تجارب جانشینی مشاهده‌ی عملکرد دیگران، تشویق و ترغیب و دیگر عوامل مؤثر اجتماعی درباره‌ی فرد که وی قابلیت‌های خاصی را داراست و بالاخره موضع جسمانی و فیزیولوژیکی که فرد از آن موضع در مورد توانایی، دوام و آسیب‌پذیری عملکرد خود قضاوت می‌کند، ناشی می‌شود (باندورا، ۱۹۸۶: ۳۹۲-۳۹۱).

حصول عملکردی، مؤثرترین منبع اطلاعاتی درباره‌ی خوداثربخشی است؛ چرا که براساس فائق آمدن شخصی فرد بر تجربه‌ای خاص حاصل می‌شود (باندورا، آدامز و بایر، ۱۹۷۷). حصول موفقیت، ارزیابی خوداثربخشی را بالا می‌برد و شکست‌های پی‌درپی آن را پایین می‌آورد. به نظر باندورا، در برخی شرایط خوداثربخشی فرد به گونه‌ای خاص تحت تأثیر اطلاعات ناشی از

تجارب جانشینی قرار می‌گیرد. اطمینان نداشتن به خود درباره قابلیت‌ها و تواناییها، یکی از شرایطی است که در آن خوداثربخشی متصور فرد به راحتی تحت تأثیر الگوهای مختلف قرار می‌گیرد، به خصوص در مواردی که فرد تجربیات حصول عملکردی محدودی برای ارزیابی تواناییها و قابلیت‌های شخصی خود دارد.

تشویق و ترغیب کلامی نیز به طور گسترده‌ای برای قانع کردن مردم نسبت به اینکه آنها صاحب تواناییهای خاصی هستند که آنها را قادر می‌سازد که چیزی را که دنبالش هستند به دست آورند، مورد استفاده قرار می‌گیرد. تشویق و ترغیب اجتماعی به تنهایی تأثیر محدودی در ایجاد و افزایش خوداثربخشی به گونه‌ای پایدار و مداوم دارد، ولی می‌تواند روی عملکرد موفق مؤثر باشد، به شرط آنکه این ارزیابی درباره خوداثربخشی، خارج مرزهای واقعی نباشد.

بالاخره وضعیت و حالات جسمانی و فیزیولوژیک فرد، به عنوان منبع اطلاعاتی مهم، بر قضاوت فرد نسبت به توانایی‌اش تأثیر می‌گذارد. به نظر باندورا، فرد برانگیختگی جسمی خود را در شرایط استرس دار درک کرده و آنها را نشانی از آسیب‌پذیری در مقابل عملکرد می‌شمارد؛ چرا که برانگیختگی بالا معمولاً کارایی را پایین می‌آورد و مردم در مواردی که با انگیزتگی منفی روبه‌رو نیستند، بیشتر انتظار موفقیت دارند تا زمانی که مضطرب و نگران هستند. عکس‌العمل به ترس، ترس بیشتری را با خود برانگیختگی انتظاری ایجاد می‌کند و با زمزمه افکار خطرناک در مورد ناتوانیهای خود، افراد خود به مرحله‌ای از آشوب فکری می‌رسند که امکان اقدام به عمل از آنها سلب می‌شود (همان: ۳۹۳).

محققان و اندیشمندان مختلفی احساس خوداثربخشی و کارآمدی سیاسی جنسیتی زنان را به عنوان متغیرهای روان‌شناختی مؤثر بر رفتار سیاسی از جمله مشارکت سیاسی مورد توجه قرار داده‌اند و لین^۱، گمسون^۲، شوارتز^۳ و پتمن^۴ ۱۹۸۸ م. آنها را متغیرهای کلیدی در فعالیت سیاسی به‌شمار آورده‌اند.

احساس خوداثربخشی سیاسی در سطح فردی مبین ارزیابیها، داوریهای ذهنی و قضاوت‌های فرد در باب تواناییها، قابلیت‌ها، مهارتها و امکانات و منابع در اختیار وی برای حصول به نتایج

1. Lane

2. Gamson

3. Schwartz

4. Patman

سیاسی، نفوذ در تصمیم‌گیریها و سهم‌شدن در قدرت سیاسی است. از این‌رو، ناظر بر این است که فرد با امکانات، منابع و مهارتهایی که دارد، قادر به انجام چه کاری است؟ احساس کارآمدی سیاسی جنسیتی زنان مبین قضاوت‌های فرد در خصوص تواناییها، امکانات و مهارتهای زنان به عنوان گروه اجتماعی در تاثیرگذاریها و اثربخشیهای سیاسی است. از این‌رو، بر قضاوت عمومی زنان در باب احتمال نفوذ‌گذاری و اثربخشی آنان در فرآیندهای سیاسی تکیه دارد.

ب - احساس بی‌قدرتی سیاسی: مفهوم بی‌قدرتی را نخستین بار کارل مارکس^۱ در نظریه بیگانگی^۲ اش به کار برد و سپس اندیشمندانی نظیر مزاروس^۳، فروم^۴، سیمن^۵، میلز^۶، گمسون و دیگران آن را توسعه دادند.

مارکس به عنوان جامعه‌شناسی واقعیت‌گرا^۷، بیگانگی را زاییده ساختارهای اجتماعی و فرهنگی جامعه طبقاتی می‌داند. در اندیشه مارکس، به واسطه مالکیت خصوصی و تقسیم کار، انسان قادر به تمتع و حظ از ماحصل کار و محصول فعالیت خود نیست و در نتیجه نمی‌تواند نیروهای بالقوه خود را بازیابد و بشناسد. در چنین ساختاری با تحمیل واقعیت‌های بیرونی و درونی شدن آنها در آدمی، انسان ضمن آنکه مقهور تولیدات خود می‌شود، بلکه با نوعی احساس فتور و بی‌قدرتی در مقابل ساخته‌های خویش که در شکل ساختارها، سازمانها و نهادهای اجتماعی، فرهنگ، ایدئولوژی، قانون، طبقه و همه واقعیت‌های اجتماعی که عینیت شیئت پیدا کرده و به صورت نظام اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی نمود و تجلی یافته است، قرار می‌گیرد (محسنی تبریزی، ۱۳۷۰: ۴۹-۴۸).

از این منظر، احساس بی‌قدرتی، واقعیتی فکری^۸ و امری تحمیلی^۹ و مرتبط با ساختارهای اجتماعی و اقتصادی جامعه است. پس بقا و دوام آن و بالعکس فنا و زوال آن با کیفیات و اشکال ساختارهای اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی بستگی دارد (همان، ۴۹).

1. Karl Marx
3. Meszaros
5. Seeman
7. Factist
9. Imposed

2. Theory of Alienation
4. Fromm
6. Mills
8. Fact of Mind

لوین، میلز، سیمن، گمسون و شوارتز متأثر از آرای مارکس، احساس بی‌قدرتی را به عنوان یکی از ابعاد^۱ بیگانگی، عبارت از احتمال یا انتظار متصوره از سوی فرد در قبال بی‌تأثیری عمل خویش و یا تصور این باور که رفتار او قادر به تحقق و تعیین نتایج مورد انتظار نبوده و وی را به هدفی که براساس آن کنش او تجهیز شده است رهنمون نیست، دانسته‌اند. در این میان، میلز با ربط احساس بی‌قدرتی به ساختارهای که متشخص به تکثر عقلانیت سازمانی، تخصصی شدن امور و نقشها، نظم مفرط، سرکوب شدن مفهوم فردیت و هتک شخصیت فردی است، ادعا می‌کند که انسان مدرن در همه شئون و زمینه‌های زندگی اجتماعی، در درون سازمانهایی که به شدت عقلایی هستند، کارکرد دارد. با شکل‌گیری تخصصها و پیچیده‌تر شدن ساختارهای اجتماعی همراه با تقسیم کار اجتماعی، زندگی آدمی بیش از پیش خرد و قطعه قطعه گردیده و احساسات و عواطف آدمی تحت تأثیر وقایع بیرونی و نیروهای اجتماعی چنان مسحور و مقهور شده‌اند که فرد را یارای کنترل و غلبه نیست. چنین وضعیتی فرد را در احساس بی‌قدرتی^۲ و احساس ناامیدی^۳ مفرطی قرار داده است و او را از پیش‌بینی دقیق وقایع و کنترل مطمئن بر روند امور و جریانات و تعیین درست نتایج مورد انتظار عمل آدمی باز می‌دارد. در چنین جامعه‌ای، لاجرم زندگی تجربه‌ای از تقدیر و سرنوشت و جبر اجتماعی است (همان، ۶۳-۶۲).

ملوین سیمن نیز با ربط این مفهوم به ساختارهای جامعه مدرن، متذکر می‌شود که «ساختار بوروکراسی جامعه مدرن شرایطی را ایجاد و ابقا کرده است که در آن، انسانها قادر به فراگیری نحوه و چگونگی کنترل عواقب و نتایج اعمال خود نیستند. نحوه کنترل و مدیریت جامعه به سیستم پاداش اجتماعی، به گونه‌ای است که فرد ارتباطی را بین رفتار خود و پاداش مأخوذه از جامعه برقرار کند و در چنین وضعیتی است که احساس بی‌قدرتی بر فرد مستولی می‌گردد» (سیمن، ۱۹۵۹: ۷۹۱-۷۸۳).

از نظر ماری لوین نیز احساس بی‌قدرتی نوعی احساس بیگانگی است که در آن فرد احساس می‌کند که نمی‌تواند در وضعیتهای اجتماعی که در آنها کنش متقابل دارد، تأثیر بگذارد. به نظر لوین، کسانی که احساس بی‌قدرتی و فتور سیاسی می‌کنند معتقدند که رأی آنها یا هر عمل

دیگری که انجام می‌دهند، نمی‌تواند به نتیجه دلخواه آنها منجر شود. این احساس بی‌قدرتی ناشی از این عقیده است که اجتماع به دست رأی‌دهندگان کنترل نمی‌شود، بلکه به دست اقلیتی قدرتمند و با نفوذ که به‌رغم نتایج انتخابات در موضع کنترل باقی می‌مانند، اداره و کنترل می‌شود و احساس بی‌قدرتی نیز متقابلاً این عقیده را تقویت می‌کند (لوین، ۱۹۷۲: ۲۲۷).

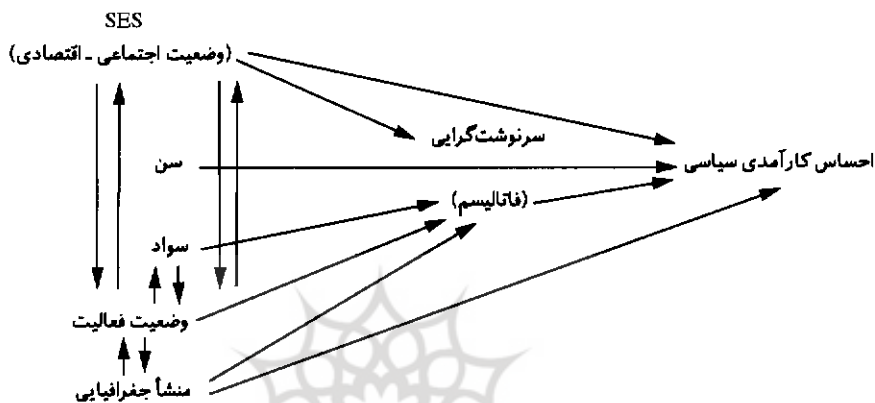
از نظر گمسون نیز احساس بی‌قدرتی سیاسی مبین احساس فردی است که احتمال اثرگذاری خود را بر جریانات و فراشدها و تصمیم‌گیریهای سیاسی (به‌طور عمده در شکل رفتار رأی‌دهی^۱) بسیار اندک و عملاً هیچ می‌پندارند، یعنی $P = 0$ که در آن P به معنای احتمال^۲ اثرگذاری فرد بر جریانات سیاسی و روند تصمیم‌گیریهاست (گمسون، ۱۹۸۶: ۶۵-۶۳).

مطالعات متعددی نظیر مانفرد (۱۹۷۶)، سیمن (۱۹۵۹)، گمسون (۱۹۸۶)، لوین (۱۹۷۲)، آلوین (۱۹۹۱)، جاکار (۱۹۹۲)، گلیگان (۱۹۹۹) و ساندرس فیلیپس نشان داده‌اند که میان احساس کارآمدی، احساس بی‌قدرتی و فاتالیسم هم‌بستگی معناداری وجود دارد. این هم‌بستگی میان فاتالیسم و احساس کارآمدی سیاسی، معکوس و میان فاتالیسم و احساس بی‌قدرتی سیاسی مستقیم است.

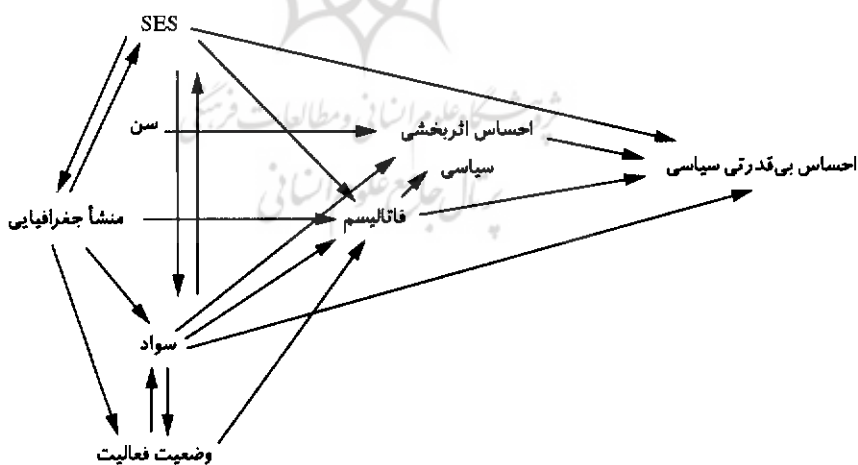
الگوی نظری تحقیق

با عنایت به مبانی نظری و تجربی فاتالیسم، احساس کارآمدی و احساس بی‌قدرتی سیاسی، به‌خصوص در پرتو نظریه‌های راجرز، فاستر، مانفرد، گمسون، لین، شوارتز، لوین و دیگران، دو الگوی نظری در باب روابط علی میان سرنوشت‌گرایی (فاتالیسم) و احساس کارآمدی سیاسی و نیز میان فاتالیسم و احساس بی‌قدرتی سیاسی ارائه شده است. در الگوی نظری نخست، احساس کارآمدی سیاسی به عنوان متغیری تابع^۳، تحت تأثیر عواملی چند مفروض شده است: در الگوی ارائه‌شده، متغیرهای SES، منشأ اجتماعی، سن، سطح تحصیلات و وضعیت فعالیت اقتصادی هم به‌طور مستقیم و هم برخی از طریق متغیر سرنوشت‌گرایی، بر متغیر وابسته احساس کارآمدی سیاسی تأثیرگذار است.

در الگوی نظری دوم، متغیرهای زمینه‌ای نظیر SES، سن، منشأ اجتماعی، سواد و وضعیت فعالیت از طریق تأثیرگذاری بر فATALیسم، احساس اثربخشی سیاسی را در فرد متأثر کرده و احساس بی‌قدرتی سیاسی را تحت تأثیر قرار می‌دهد.



مدل نظری ۱



مدل نظری ۲

روش تحقیق

الف - روش مطالعه: در این تحقیق از روش پیمایش^۱ به عنوان بنیادی ترین و شایع ترین روش مطالعاتی در علوم اجتماعی استفاده شده است که مزیت آن بر روشهای دیگر نه تنها در کارآمدی و قدرت توصیف مناسب ویژگیهای واحدهای تحلیل و مقایسه دقیق خصوصیات آنها به کمک استنباطات علی است (دواس، ۱۳۷۶: ۱۵)، بلکه در بررسی جمعیتهای بزرگ به منظور حصول به اطلاعات بیشتر در باب آن جمعیتها در زمینه های مختلف اعم از ویژگیهای دموگرافیکی، اقتصادی، اجتماعی و نیز در باب واقعیتهای ذهنی و روانی، باورها، نگرشها و رفتارهاست.

ب - جامعه آماری و روش نمونه یابی: جامعه آماری تحقیق را کلیه زنان بالغ ساکن در مراکز استانهای کشور تشکیل داده است. این جمعیت براساس جمعیت ۶ سال به بالای کشور، و بر طبق سرشماری رسمی ۱۳۷۵، حدود ۸۵۸۲۳۲۳ نفر است. در تعیین حجم نمونه با استعانت از فرمول کوکران^۲ و شارپ^۳ $(n = \frac{p \cdot q \cdot t_2 \cdot N}{Nd_2 + p \cdot q \cdot t_2})$ ، واریانس صفت مورد مطالعه در جامعه (میزان مشارکت سیاسی) به عنوان متغیر جانی^۴ در نظر گرفته شد و براساس آن، درصدهای مربوطه به p و q در فرمول کوکران و شارپ در سطح ملی محاسبه شد. بدین منظور، براساس آمار مربوط به وضعیت مشارکت سیاسی شهرستانهای مراکز استانهای کشور در انتخابات دوره هشتم ریاست جمهوری، درصدهای مربوط به p و q و نسبت میان آنها محاسبه و تعیین شد. با کاربرد ارزشهای هر یک از ضرایب در فرمول مربوطه، حجم نمونه ملی برابر ۹۵۰۰ نفر تعیین شد. سپس به منظور انتخاب نمونه از جمعیت کل، مراکز استانهای کشور به تناسب حجم جمعیت زنان ۱۵ سال به بالا، به ۵ گروه تقسیم شدند.* پس از طبقه بندی مراکز استانها، با استفاده از روش

1. Survey Research

2. Cochran

3. Sharp

4. Proxi Variable

* این گروهها عبارتند از:

الف. گروه اول، شهر تهران.

ب. گروه دوم، شهرهای تبریز، مشهد، اصفهان، شیراز.

پ. گروه سوم، شهرهای اهواز، قم، کرمانشاه.

ت. گروه چهارم، شهرهای اراک، اردبیل، ارومیه، رشت، زاهدان، زنجان، قزوین، کرمان، همدان و یزد.

ث. گروه پنجم، شهرهای ایلام، بندرعباس، بوشهر، خرم آباد، ساری، سمنان، سنج، شهرکرد، گرگان و یاسوج.

نمونه‌گیری تسهیم به تناسب حجم نمونه (PPS) و براساس حجم جمعیت طبقات پنجگانه، ۹۵۰۰ نمونه موردنظر انتخاب شدند.

پ - روش جمع اطلاعات و ابزار سنجش: با در نظر گرفتن تنوع و تعدد متغیرهای تحت مطالعه و نیز وسعت و گستردگی (حجم) جامعه مورد مطالعه و همچنین با در نظر گرفتن نوع روش تحقیق (پیمایش)، برای گردآوری اطلاعات موردنظر تحقیق از پرسشنامه‌های کتبی - حضوری و نیز پیمایش مصاحبه‌ای^۱ استفاده شد.

برای ارزیابی میزان اعتبار مفهوم فاتالیسم، احساس کارآمدی سیاسی و احساس بی‌قدرتی سیاسی از تحلیل عاملی اکتشافی استفاده شده است.

نتایج تحلیل عاملی نشان می‌دهد که مقدار ویژه عامل به ترتیب برای متغیرهای فاتالیسم، کارآمدی سیاسی و احساس بی‌قدرتی سیاسی، ۱/۷۴، ۱/۸۳ و ۲/۴۷ و مقدار درصد واریانس تبیین‌شونده با این عامل به ترتیب برای این متغیرها ۴۵/۷۵، ۵۸/۱ و ۶۱/۸ محاسبه شده است که دلالت بر اعتبار قابل قبول مفاهیم مذکور دارد.

آلفای کرونباخ محاسبه‌شده برای متغیرهای فاتالیسم، کارآمدی سیاسی و احساس بی‌قدرتی سیاسی که مبین ضریب‌روایی مقیاسهای به کار برده‌شده برای این متغیرهاست، به ترتیب ۰/۶۴، ۰/۶۰ و ۰/۶۰ است که مبین روایی قابل قبول گویه‌های مقیاسهای سنجش است. در تنظیم اطلاعات و عرضه داده‌ها در فرم اطلاعات آماری و نیز نمایش کمی نتایج از متداول‌ترین ابزار و فنون موجود در مجموعه آماری برای علوم اجتماعی^۲ (SPSS) استفاده شده است. در تجزیه و تحلیل اطلاعات و آزمون فرضیات تحقیق نیز تست کای اسکوار، آزمون تی، تحلیل واریانس و تحلیل عاملی مورد استفاده قرار گرفته است. جهت نیکویی برازش^۳ مدل نظری تحقیق نیز از رگرسیون چندگانه^۴ و تحلیل مسیر^۵ بهره گرفته شده است.

ت - فرضیات تحقیق: با استعانت از مبانی نظری و مدل ثورنتیکال تحقیق، شش فرضیه که ناظر بر روابط میان فاتالیسم، احساس کارآمدی سیاسی، احساس بی‌قدرتی سیاسی و نیز روابط هر یک از متغیرهای مذکور با برخی از متغیرهای زمینه‌ای هستند، تدوین و فرموله شده‌اند. این

1. Interview Survey
3. Goodness of Fit
5. Path Analysis

2. Statistical Package for Social Sciences
4. Multiple Regression

فرضیات عبارت‌اند از:

الف - به نظر می‌رسد با افزایش میزان فاتالیسم در آزمودنیها، احساس کارآمدی سیاسی در آنان کاهش می‌یابد.

ب - به نظر می‌رسد رابطه مستقیمی میان میزان فاتالیسم در آزمودنیها و میزان احساس بی‌قدرتی سیاسی در آنان وجود دارد، به طوری که با افزایش میزان سرنوشت‌گرایی پاسخگویان، میزان احساس بی‌قدرتی سیاسی نیز در آنان افزایش می‌یابد.

پ - به نظر می‌رسد رابطه معکوسی میان احساس کارآمدی سیاسی و احساس بی‌قدرتی سیاسی آزمودنیها وجود دارد.

ت - میزان فاتالیسم در آزمودنیها برحسب برخی از متغیرهای زمینه‌ای نظیر SES، سن، منشأ جغرافیایی، سطح سواد و وضعیت فعالیت اقتصادی تغییر می‌کند.

ث - میزان احساس کارآمدی سیاسی برحسب برخی از متغیرهای زمینه‌ای نظیر SES، سن، منشأ جغرافیایی، سطح تحصیلات و وضعیت فعالیت اقتصادی آزمودنی تغییر می‌کند.

ج - میزان احساس بی‌قدرتی سیاسی در آزمودنیها برحسب برخی از متغیرهای زمینه‌ای نظیر SES، سن، منشأ جغرافیایی، میزان سواد و وضعیت فعالیت اقتصادی تغییر می‌کند.

ث - تعاریف مفهومی^۱ و عملیاتی^۲ متغیرها

۱- فاتالیسم

در تعریف مفهومی راجرز، سرنوشت‌گرایی وضعیتی فکری است که در آن، فرد درک نازلی از توانایی خود نسبت به کنترل آینده خود دارد (راجرز، ۱۹۶۶: ۲۷۳).

در سنجش فاتالیسم از طیف تعدیل‌شده^۳ راجرز متشکل از سه گویه در فرم مقیاس لیکرت استفاده شده است. گویه‌های مقیاس فاتالیسم عبارت‌اند از:

- من فکر می‌کنم بخت و اقبال در هر کاری حرف آخر را می‌زند.

- من فکر می‌کنم سرنوشت هرکسی از قبل تعیین شده است.

- من فکر می‌کنم زنان کمتر از مردان قادرند سرنوشت خود را تغییر دهند.

۲- احساس کارآمدی و اثربخشی سیاسی

این مفهوم اشاره به انتظارات و ارزیابیهای فرد از خود و تواناییهایش در موفقیت در امور سیاسی و رسیدن به نتایج و اهداف سیاسی ارزشمند دارد.

در سنجش احساس کارآمدی سیاسی از طیف تعدیل شده باندورا، دمبو و گمسون استفاده شد که متشکل از چهارگویه در فرم مقیاس لیکرت است:

- فکر می‌کنم دانش، مهارت و توانایی لازم را برای ورود به عرصه پیکار سیاسی دارم.
- فکر می‌کنم دانش و تجربه سیاسی من در حدی است که می‌توانم بر جریانات سیاسی اثرگذار باشم.
- فکر می‌کنم با تجارب و مهارتهایم می‌توانم برای پیشبرد اهداف سیاسی نظام ثمربخش باشم.
- فکر می‌کنم روند تحولات جامعه به گونه‌ای است که زنان سهم بیشتری از قدرت سیاسی را به خود اختصاص دهند.

۳- احساس بی‌قدرتی سیاسی

این امر عبارت است از احتمال یا انتظار متصوره از سوی فرد در بی‌تأثیری عملش یا تصور اینکه رفتار او قادر به تحقق و تعیین نتایج مورد انتظار نبوده و او را به آن اهداف سیاسی که براساس آن کنشش تجهیز شده است، رهنمون نیست.

برای سنجش میزان احساس بی‌قدرتی از طیفی متشکل از چهارگویه در فرم مقیاس لیکرت استفاده شده است:

- احساس می‌کنم زنان آن‌طور که باید، قادر به بهبود وضعیت سیاسی خود نیستند.
- فکر می‌کنم زنان هر قدر هم تلاش کنند باز هم نمی‌توانند در دنیای سیاست به نتایج مورد انتظار برسند.
- فکر می‌کنم زنان، بسیاری از منابع و امکانات لازم را برای حصول به قدرت سیاسی در اختیار ندارند.
- فکر می‌کنم زنان در تعیین بسیاری از رخدادهای زندگی خود نظیر ازدواج، بچه‌دار شدن، اشتغال، مالکیت و قدرت نقش زیادی ندارند.

۴- وضعیت اجتماعی - اقتصادی (SES)

SES شاخص تلفیقی مرکب از درآمد خانوار، سطح تحصیلات، وضعیت فعالیت، نمره منزلت شغلی و میزان مایملک و دارایی فرد نظیر مسکن، زمین و مانند آن است.

یافته‌ها و نتایج

الف - خصوصیات فردی: از لحاظ ویژگیهای دموگرافیک و جمعیتی، زنان تحت مطالعه کم و بیش با نرم ملی تقارن و تشابه دارند. ۶۰ درصد آنان بین سنین ۱۵ تا ۳۵ سال و میانگین سنی آنان حدود ۳۴ سال است. حدود ۶۶ درصد متاهل‌اند. حدود ۶۳ درصد آنان دارای منشأ شهری و ۳۷ درصد دارای منشأ روستایی‌اند. از لحاظ سطح سواد، ۱۴ درصد بی‌سواد، ۱۹ درصد دارای تحصیلات در حد خواندن و نوشتن، ۲۶ درصد دارای تحصیلات راهنمایی، ۲۵ درصد دارای تحصیلات در سطح دیپلم و فوق‌دیپلم و حدود ۱۵ درصد نیز دارای تحصیلات دانشگاهی (لیسانس و بالاتر) هستند.

اکثر قریب به اتفاق آنان (۸۴ درصد) خانه‌دار و حدود ۱۶ درصد به لحاظ اقتصادی فعال‌اند. از لحاظ وضعیت اجتماعی - اقتصادی (SES)، ۱۹ درصد زنان تحت مطالعه در SES بالا، ۴۹ درصد در SES متوسط و ۳۲ درصد نیز در SES پایین قرار دارند.

ب - باورها، ارزشها و گرایشها

۱- فاتالیسم (سرنوشت‌گرایی)

سنجش میزان فاتالیسم براساس مقیاس سرنوشت‌گرایی راجرز نشان می‌دهد که میزان فاتالیسم در آزمودنیها بالنسبه بالاست؛ به طوری که با توجه به رتبه‌بندی^۱ نمرات حاصله از مقیاس سرنوشت‌گرایی، ۴۵ درصد آزمودنیها دارای فاتالیسم بالا (H) هستند. در مقابل ۳۳ درصد از پاسخگویان از حیث میزان سرنوشت‌گرایی، در سطح متوسط و ۲۳ درصد نیز در سطح پایین قرار گرفته‌اند (جدول ۱).

جدول ۱: توزیع میزان سرنوشت‌گرایی پاسخگویان

گزینه‌ها	فراوانی	درصد معتبر	درصد تجمعی
خیلی کم	۷۹۵	۸/۴	۸/۴
کم	۱۲۶۲	۱۳/۳	۲۱/۷
متوسط	۳۱۶۵	۳۳/۳	۵۵/۰
زیاد	۳۰۳۵	۳۱/۹	۸۶/۹
خیلی زیاد	۱۲۴۳	۱۳/۱	۱۰۰/۰
جمع	۹۵۰۰	۱۰۰/۰	-
آماره‌های مقیاس		مقادیر	
میانگین کل مقیاس		۸/۱۹	
انحراف معیار		۲/۰۴	
حداقل مقدار مقیاس		۳	
حداکثر مقدار مقیاس		۱۲	
ضریب روایی مقیاس (Alpha)		۰/۶۳۷۳	

۲- کارآمدی و احساس اثربخشی سیاسی

اندازه‌گیری میزان احساس کارآمدی سیاسی زنان تحت مطالعه براساس مقیاس تنظیمی نشان می‌دهد که در حدود نیمی از پاسخگویان (۵۷ درصد) احساس کارآمدی سیاسی پایین است. حدود ۳۲ درصد نیز از لحاظ میزان اثربخشی سیاسی در سطح متوسط قرار دارند و در مقابل، تنها ۱۱ درصد از آزمودنیها دارای احساس کارآمدی سیاسی بالا هستند (جدول ۲).

۳- احساس بی‌قدرتی سیاسی

مفهوم بی‌قدرتی سیاسی براساس مقیاس سیمن از چهارگویه ساخته شده است. جهت‌گیری مفهومی گویه‌ها بر مفاهیمی از قبیل: احساس می‌کنم زنان آن‌طور که باید قادر به بهبود وضعیت خود نیستند؛ فکر می‌کنم زنان هر قدر هم تلاش کنند باز هم نمی‌توانند در دنیای سیاست به نتایج مورد انتظار برسند؛ فکر می‌کنم زنان چندان قادر به افزایش قدرت سیاسی خود نیستند و فکر می‌کنم زنان در تعیین بسیاری از رخدادهای زندگی خود نظیر ازدواج، بچه‌دار شدن، شغل، ثروت و قدرت نقش زیادی ندارند، متمرکز است. ترکیب گویه‌های مذکور در قالب مقیاس نشان می‌دهد که

حدود ۲۳ درصد پاسخگویان دارای احساس بی‌قدرتی سیاسی در حد بالا و خیلی بالا، ۲۷/۲ درصد در حد متوسط و ۴۹/۹ درصد نیز در حد پایین و خیلی پایین هستند (جدول ۳).

جدول ۲: توزیع میزان احساس کارآمدی سیاسی پاسخگویان

گزینه‌ها	فراوانی	درصد معتبر	درصد تجمعی
خیلی بالا	۹۶	۱	۱
بالا	۹۰۵	۹/۵	۱۰/۵
متوسط	۳۰۹۰	۳۲/۵	۴۳
پایین	۴۶۸۸	۴۹/۳	۹۲/۳
خیلی پایین	۷۲۱	۷/۷	۱۰۰
جمع	۹۵۰۰	۱۰۰	-
آماره‌های مقیاس		مقادیر	
میانگین کل مقیاس		۱۱/۶۳	
انحراف معیار		۱/۹۱	
حداقل مقدار مقیاس		۴	
حداکثر مقدار مقیاس		۱۶	
ضریب روایی مقیاس (Alpha)		۰/۵۷	

جدول ۳: توزیع میزان احساس بی‌قدرتی سیاسی پاسخگویان

گزینه‌ها	فراوانی	درصد معتبر	درصد تجمعی
خیلی پایین	۱۰۶۱	۱۱/۲	۱۱/۲
پایین	۳۶۷۵	۳۸/۷	۴۹/۹
متوسط	۲۵۸۵	۲۷/۲	۷۷/۰
بالا	۱۵۶۰	۱۶/۴	۹۳/۵
خیلی بالا	۶۲۰	۶/۵	۱۰۰/۰
جمع	۹۵۰۰	۱۰۰/۰	-
آماره‌های مقیاس		مقادیر	
میانگین کل مقیاس		۹/۵۳	
انحراف معیار		۲/۶۰	
حداقل مقدار مقیاس		۴	
حداکثر مقدار مقیاس		۱۶	
ضریب روایی مقیاس (Alpha)		۰/۷۸۹۹	

پ - نتایج حاصل از آزمون فرضیات تحقیق

نتایج حاصله از آزمون فرضیات تحقیق، مؤید روابط زیر میان متغیرهای مطروحه است:
- رابطه معنادار معکوسی میان فATALیسم و احساس کارآمدی سیاسی زنان وجود دارد:

$$\begin{array}{l} X^2 \\ 21/3 \\ df = 4 \end{array} > \begin{array}{l} X^2 \\ 9/49 \\ L.S. = 0/05 \end{array}$$

به عبارت دیگر، با افزایش میزان فATALیسم در آزمودنیها، احساس کارآمدی سیاسی در آنان کاهش می یابد. این یافته با یافته های تحقیقات پیشین (لین، ۱۹۶۹؛ لیپست، ۱۹۷۳؛ گمسون، ۱۹۸۶؛ پتمن، ۱۹۸۸؛ جاگار، ۱۹۹۲؛ گیلگان، ۱۹۹۹؛ اورباخ و فیلگرت ۱۹۹۵) همخوانی و تناسب دارد.

- رابطه معناداری میان فATALیسم و احساس بی قدرتی سیاسی زنان وجود دارد:

$$\begin{array}{l} X^2 \\ 27/3 \\ df = 4 \end{array} > \begin{array}{l} X^2 \\ 9/49 \\ L.S. = 0/05 \end{array}$$

با این حال، این رابطه مستقیم است؛ به طوری که با افزایش میزان احساس فATALیسم، احساس بی قدرتی و فتور سیاسی (تصور احتمال کم یا عدم احتمال اثرگذاری سیاسی $P = 0$) در آزمودنیها افزایش می یابد. نتیجه حاصله مؤید نتایج تحقیقات پیشین (گمسون، ۱۹۸۲؛ شوارتز، ۱۹۷۳؛ لین، ۱۹۶۹؛ گیلگان، ۱۹۹۹؛ کیمیلکا، ۱۹۹۵؛ جاگار، ۱۹۹۲) است.

- با افزایش میزان احساس فتور سیاسی، احساس کارآمدی سیاسی کاهش می یابد:

$$\begin{array}{l} X^2 \\ 11/63 \\ df = 4 \end{array} > \begin{array}{l} X^2 \\ 9/49 \\ L.S. = 0/05 \end{array}$$

به هر حال، رابطه دو متغیر معکوس و مؤید نتایج تحقیقات پیشین (گمسون، ۱۹۸۶؛ لیپست، ۱۹۶۵؛ لوین، ۱۹۷۲؛ شوارتز، ۱۹۷۳؛ گیلگان، ۱۹۹۹؛ پتمن، اورباخ و فیلگرت ۱۹۹۶) است.

- میان فاتالیسم و هر یک از متغیرهای زمینه‌ای زیر، این نتایج به دست آمد:

- فاتالیسم با وضعیت اجتماعی اقتصادی (SES) زنان رابطه معناداری دارد؛ به طوری که با افزایش SES، میزان فاتالیسم در زنان کاهش می‌یابد.
- این یافته مؤید نتایج تحقیقات پیشین (گیلیکان، ۱۹۹۹ م؛ جاگار، ۱۹۹۲ و ۲۰۰۳ م؛ ساندرس فیلیپس، ۱۹۹۶ م) است.

$$\begin{array}{r} X^2 \\ 14/44 \\ df = 4 \end{array} > \begin{array}{r} X^2_1 \\ 9/49 \\ L.S. = 0/05 \end{array}$$

- میزان فاتالیسم در گروه‌های سنی مختلف، تفاوت معناداری را نشان نداد:

$$\begin{array}{r} X^2 \\ 2/33 \\ df = 8 \end{array} > \begin{array}{r} X^2_1 \\ 15/51 \\ L.S. = 0/05 \end{array}$$

- میزان فاتالیسم برحسب سطح سواد زنان تغییر می‌کند؛ به طوری که با افزایش سطح تحصیلات زنان از میزان سرنوشت‌گرایی آنان کاسته می‌شود:

$$\begin{array}{r} X^2 \\ 20/5 \\ df = 6 \end{array} > \begin{array}{r} X^2_1 \\ 12/59 \\ L.S. = 0/05 \end{array}$$

یافته فوق مؤید یافته‌های تحقیقات پیشین است. افزایش سواد نه تنها به کاهش فاتالیسم منجر می‌شود، بلکه به ارتقای سطح آگاهی و بینش سیاسی، هدفمندی سیاسی و کنش سیاسی معنادار و خودانگیخته و نیز به افزایش احساس کارآمدی سیاسی می‌انجامد (گمسون، ۱۹۸۶؛ دال، ۱۹۷۶؛ لیپست، ۱۹۶۵؛ محسنی تبریزی، ۱۳۸۰؛ ساندرس فیلیپس، ۱۹۹۶؛ کیملیکا، ۱۹۹۵؛ جاگار، ۱۹۹۲).

- میزان فاتالیسم برحسب منشأ اجتماعی زنان تغییر می‌کند؛ به طوری که در زنان با منشأ شهری و روستایی میزان سرنوشت‌گرایی متفاوت است:

$$\begin{array}{l} X^2 \\ 16/41 \\ df = 2 \end{array} > \begin{array}{l} X^2_t \\ 5/99 \\ L.S. = 0/05 \end{array}$$

● میزان فATALISM برحسب وضعیت فعالیت زنان تغییر می‌کند؛ در زنان شاغل میزان سرنوشت‌گرایی کاهش چشمگیری را نسبت به زنان غیرشاغل نشان می‌دهد:

$$\begin{array}{l} X^2 \\ 11/41 \\ df = 2 \end{array} > \begin{array}{l} X^2_t \\ 5/99 \\ L.S. = 0/05 \end{array}$$

- با توجه به رابطه مفروضه میان احساس کارآمدی سیاسی و هر یک از متغیرهای زمینه‌ای زیر، این نتایج به دست آمد:

● احساس کارآمدی سیاسی زنان برحسب وضعیت اجتماعی - اقتصادی آنان (SES) تغییر می‌کند:

$$\begin{array}{l} X^2 \\ 13/7 \\ df = 4 \end{array} > \begin{array}{l} X^2_t \\ 9/49 \\ L.S. = 0/05 \end{array}$$

● احساس کارآمدی سیاسی زنان با گروههای سنی آنان تغییر نمی‌کند:

$$\begin{array}{l} X^2 \\ 3/67 \\ df = 8 \end{array} > \begin{array}{l} X^2_t \\ 15/51 \\ L.S. = 0/05 \end{array}$$

● احساس کارآمدی سیاسی برحسب منشأ اجتماعی زنان تغییر می‌کند؛ به طوری که در زنان با منشأ شهری به نسبت بیش از زنان با منشأ روستایی است:

$$\begin{array}{l} X^2 \\ 17/32 \\ df = 2 \end{array} > \begin{array}{l} X^2_t \\ 5/99 \\ L.S. = 0/05 \end{array}$$

- احساس کارآمدی سیاسی برحسب وضعیت فعالیت زنان تغییر می‌کند؛ در زنان شاغل میزان احساس کارآمدی سیاسی به نسبت بیش از زنان غیرشاغل است:

$$\begin{array}{l} X^2 \\ 12/70 \\ df = 2 \end{array} \quad \begin{array}{l} X^2_t \\ 5/99 \\ L.S. = 0/05 \end{array}$$

- با توجه به رابطه مفروضه میان احساس بی‌قدرتی و فتور سیاسی و هر یک از متغیرهای زمینه‌ای زیر، این نتایج به دست آمد:

- میزان احساس بی‌قدرتی زنان با وضعیت اجتماعی - اقتصادی آنان مرتبط است، به طوری که با افزایش SES میزان احساس فتور سیاسی در آنان کاهش می‌یابد:

$$\begin{array}{l} X^2 \\ 21/11 \\ df = 4 \end{array} \quad \begin{array}{l} X^2_t \\ 9/49 \\ L.S. = 0/05 \end{array}$$

- میزان احساس فتور سیاسی زنان برحسب گروه‌های سنی آنان تغییر نمی‌کند:

$$\begin{array}{l} X^2 \\ 8/2 \\ df = 8 \end{array} \quad \begin{array}{l} X^2_t \\ 15/51 \\ L.S. = 0/05 \end{array}$$

- میزان احساس بی‌قدرتی سیاسی زنان با سطح تحصیلات آنان رابطه معناداری دارد، به طوری که با افزایش سطح سواد، میزان فتور سیاسی زنان کاهش می‌یابد:

$$\begin{array}{l} X^2 \\ 15/41 \\ df = 6 \end{array} \quad \begin{array}{l} X^2_t \\ 12/59 \\ L.S. = 0/05 \end{array}$$

- میزان احساس فتور سیاسی زنان برحسب منشأ اجتماعی آنان تغییر می‌کند؛ به طوری که در زنان دارای منشأ شهری میزان احساس بی‌قدرتی سیاسی نسبت به زنان روستایی پایین‌تر است:

$$\begin{array}{l}
 X^2 \\
 34/17 \\
 df = 2
 \end{array}
 >
 \begin{array}{l}
 X^2_1 \\
 5/99 \\
 L.S. = 0/05
 \end{array}$$

● میزان احساس فتور سیاسی زنان برحسب وضعیت اقتصادی آنان تغییر نمی‌کند؛ به طوری که هر دو گروه شاغل و غیرشاغل معتقدند رأی آنان نقش سازنده و تأثیرگذاری در فرآیندهای سیاسی کشور ندارد.

یافته فوق به هر حال تفاوت معناداری را با یافته‌های تحقیقات پیشین (لیپست، ۱۹۷۳؛ گمسون، ۱۹۸۶؛ گیلیگان، ۱۹۹۹؛ جاگار، ۱۹۹۲؛ پتمن، ۱۹۸۸؛ کیملیکا، ۱۹۹۵؛ ساندرس فیلیپس، ۱۹۹۶) نشان می‌دهد.

$$\begin{array}{l}
 X^2 \\
 4/55 \\
 df = 2
 \end{array}
 >
 \begin{array}{l}
 X^2_1 \\
 5/99 \\
 L.S. = 0/05
 \end{array}$$

ت - نیکویی برازش مدل نظری تحقیق

با عنایت به مبانی نظری فانتالیسم و در پرتو نظریه‌های مطروحه در بخش نظری و نیز اعتبار متغیرهایی که در جریان تحلیل دو متغیره معنادار شناخته شده بودند، متغیرهای وابسته احساس کارآمدی سیاسی و احساس فتور و بی‌قدرتی سیاسی، تحت تأثیر عوامل زیر در نظر گرفته شده‌اند:

در خصوص معادله رگرسیونی احساس کارآمدی سیاسی و متغیرهای تأثیرگذار، SES، سن، فانتالیسم، سطح تحصیلات، منشأ اجتماعی و وضعیت فعالیت به عنوان متغیرهای تأثیرگذار بر احساس کارآمدی سیاسی زنان در نظر گرفته شده‌اند.

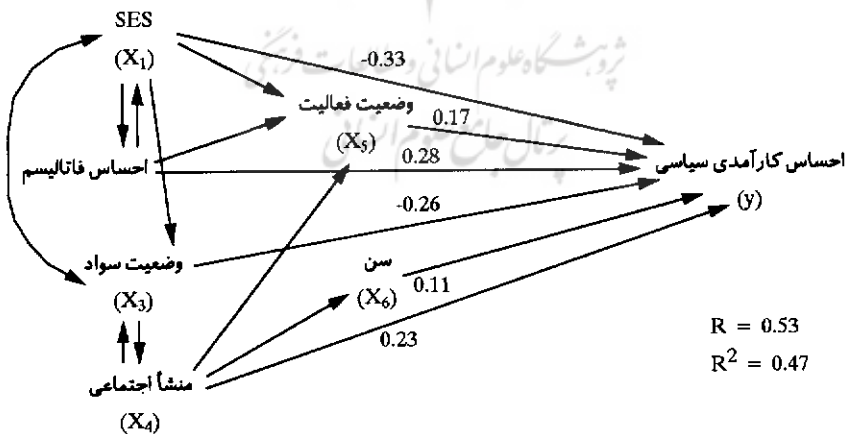
نتایج حاصله از نیکویی برازش مدل نظری از طریق کاربرد رگرسیون چندگانه و تحلیل مسیر نشان می‌دهد که با توجه به ضریب تأثیر متغیرهای مستقل (ضریب Beta)، معناداری حضور متغیر مستقل در معادله (T) و میزان معناداری (Sig T)، متغیرهای SES، سن، فانتالیسم، سطح

سواد، منشأ اجتماعی و وضعیت فعالیت به عنوان تعیین کننده ترین عوامل اثرگذار بر احساس کارآمدی سیاسی زنان مطرح اند که بیشترین تغییرات مربوط به متغیر وابسته (احساس کارآمدی سیاسی) را تبیین می کنند.

میزان تأثیر هر یک از متغیرهای مستقل بر احساس کارآمدی، براساس ارزش Beta به شرح زیر است:

SES به میزان ۳۳ درصد، فائالیسم به میزان ۲۸ درصد، سواد به میزان ۲۶ درصد، منشأ اجتماعی به میزان ۲۳ درصد، وضعیت فعالیت به میزان ۱۷ درصد و سن به میزان ۱۱ درصد تغییرات مربوط به متغیر وابسته را تبیین می کند.

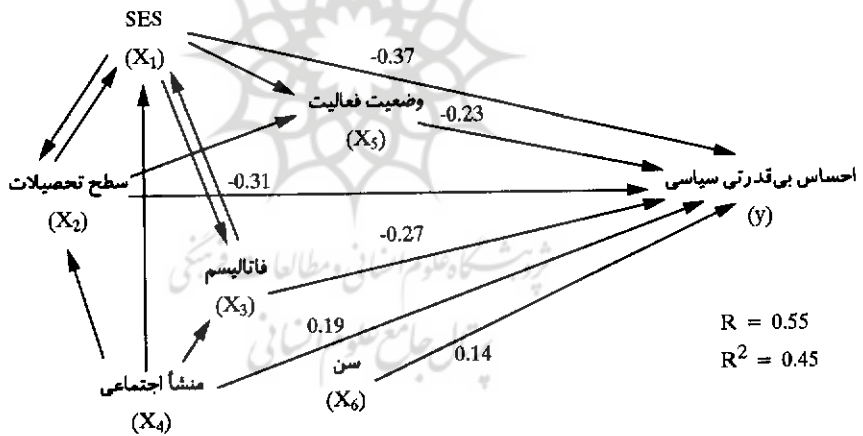
براساس نتایج حاصله از مدل تبیینی تحلیل مسیر احساس کارآمدی سیاسی زنان، می توان استدلال کرد که این متغیر متأثر از عوامل مختلفی است که در شبکه ای از روابط علی با یکدیگر و به صورت مرکب و مجتمع قرار دارد و کل تغییرات آن با مجموع متغیرهای مستقل بیان می شود. در این مدل، متغیرهای SES، فائالیسم، سطح سواد، منشأ اجتماعی، وضعیت فعالیت و سن بر متغیر وابسته (احساس کارآمدی سیاسی) تأثیر می گذارند. در این مدل، احساس کارآمدی سیاسی بازتابی از تأثیرات متقابل متغیرهای علت و منتج از مجموع بازخوردهای این عوامل است.



دیاگرام تحلیل مسیر عوامل مؤثر بر احساس کارآمدی سیاسی زنان

میزان تأثیر هر یک از متغیرهای مستقل بر احساس بی‌قدرتی سیاسی، براساس ارزش Beta به شرح زیر است:

SES به میزان ۳۷ درصد، سطح تحصیلات به میزان ۳۱ درصد، فATALیسم به میزان ۲۶ درصد، وضعیت فعالیت به میزان ۲۳ درصد، منشأ اجتماعی به میزان ۱۹ درصد و سن به میزان ۱۴ درصد تغییرات مربوط به متغیر وابسته را تبیین می‌کند. براساس نتایج حاصله از مدل تبیینی تحلیل مسیر احساس فتور سیاسی زنان، می‌توان استدلال کرد که این متغیر متأثر از عوامل مختلفی است که در شبکه‌ای از روابط علی با یکدیگر و به صورت ترکیبی قرار دارد و کل تغییرات آن با مجموع متغیرهای مستقل بیان می‌شود. در این مدل، متغیرهای SES، سطح سواد، فATALیسم، وضعیت فعالیت، منشأ اجتماعی و سن بر متغیر وابسته (احساس بی‌قدرتی سیاسی) تأثیر می‌گذارند.



دیاگرام تحلیل مسیر عوامل موثر بر احساس بی‌قدرتی سیاسی زنان

نتیجه‌گیری

مقاله حاضر که ناظر بر بخشی از یافته‌های پیمایش ملی در باب تأثیر ساختارهای اجتماعی

و فرهنگی بر باورها و رفتارهای سیاسی زنان، به خصوص تأثیر برخی از عناصر خرده فرهنگ جامعه سنتی نظیر فاتالیسم بر احساس کارامدی و احساس بی قدرتی سیاسی بود، نشان داد هر دو متغیر احساس کارامدی و احساس فتور و بی قدرتی سیاسی متأثر از فاتالیسم است، به طوری که با افزایش فاتالیسم در آنان، احساس فتور سیاسی تقویت و احساس کارامدی سیاسی تضعیف می شود.

در عین حال، نتایج تحقیق مؤید روابط معنادار میان فاتالیسم، احساس کارامدی سیاسی و احساس بی قدرتی سیاسی با برخی از متغیرهای زمینه‌ای نظیر وضعیت اجتماعی - اقتصادی، SES، وضعیت فعالیت، سواد، سن و منشأ اجتماعی پاسخگویان بود.

نتایج حاصله از نیکویی برازش مدل نظری از طریق تحلیل رگرسیون چندگانه و تحلیل مسیر نیز نشان داد که هر دو متغیر احساس کارامدی سیاسی و احساس بی قدرتی و فتور سیاسی متأثر از عوامل مختلفی است که در شبکه‌ای از روابط علی با یکدیگر و به صورت مرکب و مجموع قرار دارند و کل تغییرات آنان با مجموع متغیرهای مستقل بیان می شود.

مع الوصف بواسطه پیچیدگی پدیده‌های اجتماعی، خصوصاً در اتیولوژی^۱ این پدیده‌ها احتیاط لازم را می باید به خرج داد. چه پدیده‌هایی نظیر احساس کارامدی سیاسی و احساس بی قدرتی سیاسی چون بسیاری از پدیده‌های اجتماعی و واقعتهای روانی پدیده‌های پیچیده‌ای هستند که به تعداد زیادی از متغیرها و عوامل مختلف با وزن‌های نسبی متفاوت بستگی دارند. از این رو فاتالیسم یکی از عوامل و متغیرهای تأثیرگذار بر احساس کارامدی و احساس بی قدرتی سیاسی است که در تحقیقات و تحقیقات جامعه‌شناسان سیاسی و روان‌شناسان اجتماعی اعتبار تجربی^۲ آن به تأیید رسیده است.

منابع

الف - منابع فارسی

- ازکیا، مصطفی (۱۳۷۰)، *مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی توسعه روستایی*، تهران: اطلاعات.
- دال، رابرت (۱۳۶۴)، *تجزیه و تحلیل جدید سیاست*، ترجمه حسین ظفریان، تهران: مرنديز.
- دواس، دی. ای. (۱۳۷۶)، *پیمایش در تحقیقات اجتماعی*، ترجمه هوشنگ نایبی، تهران: نشر نی.
- راجرز، اورت و شومیکر، فلوید (۱۳۶۹)، *رسانش نوآوریها*، ترجمه کرمی و فنایی، انتشارات دانشگاه شیراز.
- ریتزر، جرج (۱۳۷۲)، *نظریه‌های جامعه‌شناسی در دوران معاصر*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: علمی.
- فروم، اریش (۱۳۷۰)، *گریز از آزادی*، ترجمه عزت‌الله فولادوند، تهران: مروارید.
- قاضی طباطبایی، محمود (۱۳۷۷)، «ارزیابی اعتباری سازه‌ای، نخستین گام ضروری در مطالعات بین فرهنگی»، *نامه علوم اجتماعی*، ش ۱۲.
- لیوف، مایکل (۱۳۷۲)، *بزرگ‌ترین اصل مدیریت در دنیا*، ترجمه مهدی ایران‌نژادی، تهران: مؤسسه بانکداری.
- محسنی تبریزی، علیرضا (۱۳۸۰)، *بررسی ابعاد روان‌شناسی اجتماعی رفتار مرتع‌داران عضو نظامهای بهره‌برداری از مراتع در استانهای آذربایجان شرقی و کردستان*، وزارت جهاد، سازمان جنگلها و مراتع.
- _____، (۱۳۷۹)، *بررسی زمینه‌های روان‌شناسی اجتماعی اشتغال و فرهنگ کار*، تهران: سازمان مرکزی تعاون روستایی.
- _____، (۱۳۷۰)، «بیگانگی: مفهوم‌سازی و گروه‌بندی تئوریهایی بیگانگی در مکاتب جامعه‌شناسی و روان‌شناسی». *نامه علوم اجتماعی*. دوره جدید، ج ۲، ش ۲.

ب - منابع لاتین

- Alwin, D.F. (1991), *Political Attitudes Over the Life Span*, Madison, WI: University of Wisconsin Press.
- Auerbach, J.D. & Figert, A.E. (1995). *Sex Differences in Social Careers: Public Policy and Sociology*, Journal of Health and Social Behavior.
- Bandura, A. (1986), *Social Foundations of Thought and Action: A Social Cognitive Theory*, Englewood Cliffs, NJ: Prentice Hall.
- Carstairs, M.G. (1985), *The Twice-Born: A Study of A Community of High Caste Hindus*, Bloomington: Indiana University Press.
- Dorba, D. (1974), *The Nature of Attitude*, N.Y. Penguin.
- Durkheim, E. (1950), *The Rule of Sociological Methods*, N.Y. Glencoe.
- Foster, G.M. (1965), "Peasant Society and Image of Limited Good", *American Anthropologist*, Vol.67, No.20.
- Gamson, W. (1988), *Power and Discontent*, Chicago: Dorsey Press.
- Gilligan, Carol. (1999), *In Different Voice*, Harvard University Press, Cambridge, Mass.
- Jaggar, Alison, M. (1992), *Feminist Politics and Human Nature*, Rowman and Little Field: Atlantic Highlands, NJ.
- Kymlicka, Will (1995), *Multicultural Citizenship*, Oxford University Press; Oxford.
- Lane, R. (1969), *Political Ideology*, Toronto: Free Press.
- Lerner, D., (1958), *The Passing of Traditional Society*, Glencoe: Free Press.
- Levin, M. (1972), "Political Alienation", in *Man Alone* by Josephson, E. and Josephson, M., N.Y., McGraw Hill.
- Lewis, D. (1960), Topoztlan: *Village in Mexico*, N.Y., Holt.
- Lipset, S.M. (1973), *Political Man*, N.Y., McGraw Hill.

- Macionis, John (2000), *Society, the Basics*, Prentice Hall: New Jersey.
- Marsh, R.M. (1956), *Comparative Sociology*, N.Y., Harcourt and World, Inc.
- Marx, K. (1962), *Das Kapital*, Vol.I, Harmondsworth, Penguin.
- Meszaros, I (1972), *Marx's Theory of Alienation*, London: Merlin.
- Mills, C.W. (1958), *The Causes of World War III*, N.Y.
- Monfred, S. (1976), *Social Development*, Little Brown and Company.
- Pateman, Carole (1998), *The Sextual Contract*, Stanford University Press: Stantord, Calif.
- Rogers, E. (1969), *Modernization Among Peasants*, N.Y. Holt.
- Rosen, B.C. (1984), *The Achievement Syndrome and Economic Growth in Brazil*, Social Forces, Vol.42, No.3.
- Sanders - Phillips, Kathy (1996), *The Ecology of Urban Violence*, American Journal of health Promotion, 10.
- Schwartz, D. (1975), *Political Alienation and Political Behavior*, Chicago, Aldine.
- Seeman, M. (1959), *On the Meaning of Alienation*, American Sociological Review (ASR), 24.
- Sharp, V. (1984), *Statistics for the Social Sciences*, Boston: Little Brown and Company.
- Stipek, D. Weisz, J. (1981), "Percieved Personal Control and Academic Achievement", Review of Educational Research.
- Tax, S. (1963), *Penny Capitalism*, Chicago, Chicago University Press.